

غزل شماره ۳۳۸

من دوستدار رویِ خوش و مویِ دلکشتم
مدهوشِ چشمِ مست و میِ صافِ بی‌غشتم

گفتی ز سرِّ عهدِ ازل یک سخن بگو
آنکه بگویمت که دو پیمانہ در کشتم

من آدمِ بهشتیم اما در این سفر
حالی اسیرِ عشقِ جوانانِ مه و شم

در عاشقی گزیر نباشد ز ساز و سوز

استاده ام چو شمع، مَترسان ز آتشم

شیراز معدن لبِ لعل است و کانِ حُسن

من جوهری مُفلسَم، ایرا مُشو شَم

از بس که چشم مست در این شهر دیده ام

حقا که می نمی خورم اکنون و سرخوشم

شهریست پر کرشمه جوران ز شش بهت

چیزیم نیست ورنه خریدارِ هر ششم

بخت ار مدد دهد که کشم رخت سوی دوست
کیسوی حور گرد قشاندز مفر شتم

حافظ عروس طبع مرا جلوه آرزوست
آینه‌ای ندارم از آن آه می‌کشم

تفسیر فال

فکر می‌کنید که همیشه جوان خواهید ماند و زمان به‌سوی شما نخواهد آمد. در این بین، از آینده‌ای که در انتظار شماست بی‌خبر مانده‌اید و فقط به خوشگذرانی و لذت‌های زودگذر می‌پردازید. شما با قاطعیت بیان می‌کنید که بهشت همین جاست، اما غافل هستید که خود را در دام هوی نفس گرفتار کرده‌اید و نمی‌خواهید بپذیرید که جهنمی نیز وجود دارد. اگر به همین روند بی‌تفکر ادامه دهید، متأسفانه اضطراب، نگرانی و فقر روحی دامنگیر شما

خواهد شد. نباید تنها بر روی ظواهر تمرکز کنید؛ بلکه باید حقیقت وجودی خود را بشناسید و برای ساختن آینده‌ای بهتر تلاش کنید. زندگی تنها به خوشی‌های آنی محدود نمی‌شود، بلکه نیازمند تعهد و مسئولیت نسبت به خود و دیگران است.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)